

بلندای خوشبختی، زیر سقف خانه

درباره خانواده‌هایی که در ایام جنگ، کودکان نیازمند درمان را به فرزندی پذیرفته اند

جنگ تحمیلی سوم که شروع شد، عاقلانه بود که هر چه زودتر تصمیمی برای کودکانی گرفته شود که در نبود سرپرست پانداشتن سرپرست مؤثر، به ناچار در مراکز مختلف، جمع شده بودند. خیلی از خانواده‌ها درخواست داده بودند که بچه‌ای را به فرزندی قبول کنند؛ هرچند برای مدتی وقت، اما بعضی‌ها ایشان شرط خاصی برای پذیرش فرزند داشتند، آن هم نگهداری از بچه‌های نیازمند درمان بود؛ شرط آن‌ها گواه روح بزرگی است که دارند. آنچه می‌خوانید، مستقی است از خروار خانواده‌هایی که در دو جنگ تحمیلی اخیر، کودکی را به فرزند خواندگی پذیرفته‌اند تا در آغوش خانواده، مراحل درمان‌ او را ادامه دهند.

گزارش روز



فرزندخوانده

واگذاری ۱۰۰ کودک به خانواده‌ها

خارج از نوبت به بازدید مددکار و روان پزشک می‌رسد تا کارها زودتر انجام شود، ضمن اینکه دادسرا نیز بررسی لازم را خواهد کرد. او با اشاره به اینکه سعی بر این است که در حوزه بچه‌های نیازمند درمان، در کمتر از یک هفته، اقدامات لازم انجام و بچه تحویل خانواده داده شود، می‌گوید: اگر به هر دلیلی، امکان بازپیوند کودک به خانواده زیستی نباشد، بچه به فرزند خواندگی دائم سپرده می‌شود. آن‌گاه خانواده‌ای که کودک را به طور موقت پذیرفته‌اند، در صورت تمایل می‌توانند پروسه فرزند خواندگی را طی کنند. در نهایت از زمانی که کودک به خانواده تحویل داده می‌شود، تقریباً دو سال باید بگذرد تا نام او در شناسنامه پدرخوانده و مادرخوانده ثبت شود. معمولاً پروسه سلب حضانت نیز یک سال یا بیشتر زمان می‌برد. مدیرکل بهزیستی استان درباره مشکل خانواده‌ها برای تحت پوشش قرار دادن بیمه فرزندخوانده خود، اظهار می‌کند: تا قبل از اینکه نام بچه در شناسنامه پدر و مادر ثبت شود، می‌توانند از بیمه سلامت برای او استفاده کنند، اما این موضوع در حوزه مسئولیت‌های بهزیستی نیست و در حوزه بیمه هاست، با این حال بهزیستی، پیگیری‌های لازم در این زمینه را انجام داده است. او بیان می‌کند: در روزهای آغازین جنگ تحمیلی اخیر، ۲ هزار و ۱۰۰ کودک بی سرپرست و بدسرپرست در مراکز بهزیستی داشتیم که در نهایت شرایط برای ۱۱۰۰ نفر از آن‌ها فراهم شد تا به خانواده‌ها سپرده شوند؛ در نتیجه ۷۵۰ کودک به خانواده‌های زیستی خود بازپیوند شدند و ۳۵۰ نفر دیگر به خانواده‌هایی که متقاضی فرزند خواندگی بودند، سپرده شدند. برخی می‌افزاید: درواقع ۱۰۰۰ نفر از این کودکان در مراکز باقی ماندند؛ به این دلیل که شرایط بچه‌ها خانواده‌ها فراهم نبود، با این حال به صورت هفتگی وضعیت آن‌ها را بررسی می‌کردند. بعد از گذشت یک ماه نیز ۳۴ نفر از این کودکان دوباره به مراکز برگردانده شدند؛ به دلیل اینکه طبق بررسی‌ها، مشخص شد خانواده‌ها از نظر اقتصادی یا اجتماعی شرایط لازم را ندارند.

در این باره می‌گوید: یکی از برنامه‌های کشوری در این زمینه، در نظر گرفتن کارت طلایی برای این خانواده‌ها بود که در واقع باید در توافق با وزارت بهداشت انجام شود و اکنون نمی‌دانیم به چه مرحله‌ای رسیده است؛ هنوز بخش نامه‌ای در این مورد به استان، ابلاغ نشده است. در حال حاضر پزشکان خبری به بهزیستی اعلام آمادگی کرده‌اند که این بچه‌ها را به صورت رایگان یا با هزینه کمتری ویزیت کنند. او به مزیتی که برای این خانواده‌ها در نظر گرفته است، اشاره می‌کند و ادامه می‌دهد: دو گروه از بچه‌ها را بدون فرایند سامانه ملی فرزند خواندگی به خانواده‌هایی که واجد شرایط باشند، تحویل می‌دهیم؛ یک گروه بچه‌های نیازمند درمان و گروه دیگر، کودکان بالای پنج سال. این بچه‌ها تحت عنوان طرح «میزبان» به خانواده‌ها سپرده می‌شوند و مددکار نیز بر وضعیت بچه نظارت دارد، بنابراین زمانی که برای این بچه‌ها متقاضی وجود داشته باشد، سریع دستور قضایی آن را دریافت می‌کنیم. برخی با بیان اینکه البته این به معنای ساده‌گیری در پروسه تحویل کودکان به خانواده‌هایی اضافه می‌کند: خانواده‌هایی که در قالب طرح میزبان نیز فرزندی را می‌پذیرند، باید شرایط خوبی از نظر مالی، اجتماعی و فرهنگی داشته باشند و باید تأییدیه مددکار را نیز بگیرند، اما تفاوت این است که این فرایند،

یکی از خواسته‌های خانواده‌هایی که سرپرستی فرزندی را قبول می‌کنند، به خصوص اگر نیازمند درمان باشد، این است که زودتر پروسه ثبت نام کودک در شناسنامه‌شان انجام شود تا بتوانند از خدمات بیمه‌برایش استفاده کنند. مهدی برجی، مدیرکل بهزیستی



فرزندخوانده

فرزندی که نور به این خانه آورد

و می‌گوید: «مگه نه مامان جان؟» اما مشکوک بودن به فلج مغزی، تنها مشکل هلن نبود، بلکه موقع زایمان، او را طوری از شکم مادر بیرون می‌آورد که لگنش می‌چرخد و به همین خاطر یکی از پاهایش را کج می‌گذاشته است. طبق گفته المیرا، این موضوع خیلی نگران‌کننده بود: زیرا سن بچه هم از مقطعی گذشته بود که امکان درمان نداشت، برخی پزشکان، راهکار بهبود را فقط با جراحی، ممکن می‌دانستند تا اینکه در نهایت یک پزشک توصیه می‌کند برای بچه‌ای پوشک سایز بزرگ استفاده کنند تا مشکلس رفع شود و همین اتفاق نیز می‌افتد.

او ادامه می‌دهد: موضوع بعدی، این بود که عنبیه یکی از چشم‌های بچه به سمت داخل، انحراف داشته است که دکتر چشم بند را تجویز می‌کند، اما هلن خیلی چشم‌بند را تاب نمی‌آورد، با این حال اکنون انحراف چشم او بهتر شده است.

هلن با ما غربی می‌کند، با این حال هرازگاهی برایمان ناز می‌کند یا می‌خندد. لپ‌هایش درست مانند عروسک‌ها، سرخ است که این نیز ارمغان حساسیتش به شیرخشک‌های مختلف است. کودک با همین سن کمی که دارد، مسیر سختی را تاکنون در این دنیا طی کرده است. در دورانی که در شکم مادر بوده است، با اعتیاد عجین می‌شود و به همین خاطر، دو ماه اولی که پا به دنیا گذاشت، باید رنج

را تحویل بگیرند، یک ماه تمام طول کشیده؛ یک ماهی که به آن‌ها خیلی سخت گذشته است؛ زیرا مهر هلن به دلشان افتاده بود و علاوه بر آن می‌خواستند زودتر پروسه درمان او را شروع کنند. المیرا ادامه می‌دهد: در این مدت، هلن هم سه ماهش تمام شد و یکم تیرماه یعنی اواخر جنگ دوازده روزه، بچه را تحویل گرفتیم.

زمزمه پذیرش فرزند از دوران عقد المیرا و همسرش، ۱۶ سال است که زندگی مشترک دارند، اما هر سه مرتبه‌ای که المیرا باردار شده و حتی یک مورد از آن‌ها جنین دوقلو بوده، به سرانجام نرسیده است و جنین‌ها در هفته ششم بارداری، سقط می‌شدند، با این حال صرفاً این موضوع سبب نشد که به پذیرش فرزند خوانده فکر کنند؛ هر دوی آن‌ها پیش از این و در دوران عقد با هم قول و قرار گذاشته بودند که حتی اگر خودشان هم بچه دار شدند، بازهم بچه‌ای را از پرورشگاه به فرزندی بپذیرند. البته آن‌ها پیش از این نیز به صورت داوطلبانه به برخی مؤسساتی که بچه‌های عقب‌مانده ذهنی و جسمی را نگهداری می‌کردند، کمک می‌کردند تا به نطفه آن‌ها رسیدگی کنند. وقتی از المیرا می‌پرسم حس و حالشان بعد از اینکه هلن فرزندشان شد چگونه بود، می‌گوید: «قابل وصف نیست، فقط بگویم که انگار روی ابرها بودیم.» و بعد، از هلن تصدیق حرفش را می‌گیرد

از همان ابتدا که وارد می‌شویم، با چشم‌های گرد و کنجکاوش، ما را نگاه می‌کند. خودش آن قدر زیبا هست که نمی‌گذارد پرتقال‌های روی پارچه پیراهنش خودنمایی کند. با گل سرقر است، ترجیح می‌دهد موهایش در حالت طبیعی باشند. هلن برخلاف سایر دخترها، خیلی علاقه‌ای به عروسک و اسباب بازی ندارد و به جای آن دوست دارد با سیم، قابلمه و این جور چیزها سرگرم شود. هلن شاید هنوز خودش هم نداند که همراه خودش، چقدر نور به این خانه آورده است.

المیرا و مهدی وقتی پذیرفتند که هلن را به جمع خانواده دونفره‌شان اضافه کنند، می‌دانستند که او مشکوک به فلج مغزی است؛ اختلالی که در علم پزشکی آن رادامی می‌دانند، با این حال می‌خواستند که پدر و مادر او باشند، اما انگار معجزه می‌شود و پزشکان، ابتلای هلن به فلج مغزی را رد می‌کنند. المیرا افشار می‌گوید: ما ابتدای خرداد سال گذشته برای فرزند خواندگی درخواست دادیم و از همان ابتدا نیز قبول بچه نیازمند درمان، منظرمان بود؛ چون بچه‌های سالم را همه دوست دارند و بچه‌های نیازمند درمان، به توجه و رسیدگی بیشتری نیاز دارند. خدا را شکر هلن فلج مغزی نبود، اما دکتر گفته است ممکن است تأخیر رشد تکاملی داشته باشد که خوشبختانه با کار درمانی رفع می‌شود.

از زمان درخواست تا زمانی که توانستند هلن

آن‌ها برای درمان هلن زیاد هزینه می‌کنند و برایشان اهمیتی هم ندارد، اما فقط یک خواسته منطقی دارند، آن هم این است که پروسه ثبت نام فرزند نیازمند درمان در شناسنامه پدرخوانده و مادرخوانده، زودتر از موعد شش ماهه انجام شود تا آن‌ها بتوانند بچه را تحت پوشش بیمه خود در بیاورند.

مهدی پوراشرافی، پدرخوانده هلن، نیز می‌گوید: یک مدل شیرخشک خاص برای هلن تهیه می‌کنیم که هزینه‌اش ۵۰ هزار تومان است. جدای از هزینه، در همه داروخانه‌ها هم موجود نیست و چون باید با نسخه پزشک ارائه شود، هر بار یک یا دو قوطی بیشتر به ما نمی‌دهند که خیلی زود تمام می‌شود و باید از این سرشهر به آن سرشهر بروم تا شیرخشک را تهیه کنم.

تجربه یک «دلستگي امن»

همان طور که هلن مشغول بازی است و عکاس از او عکس می‌گیرد، او خیلی شیرین کلمه «بابا» را بیان می‌کند. پدرش قند در دلش آب می‌شود و بعد از یک قربان صدقه اساسی، ادامه می‌دهد: از همان ابتدا که او را به فرزندی قبول کردیم، به ما گفته بودند این بچه نباید زیاد در آغوش آدم‌های مختلف قرار بگیرد تا بتواند «دلستگي امن» را در خانواده تجربه کند. هلن کمی بزرگ تر که شد، آن‌ها... یک دختر دیگر را هم به فرزندی می‌پذیریم.

حال خوب جامعه؛ برآمده از روایت زیست جمعی



محمّدجواد استادی

است که میدان تعریف و روایت مناسب‌ها به منطق بازار، تبلیغات تجاری و شبکه‌های اجتماعی واگذار شده است، در چنین شرایطی، مناسب‌ها نه بر اساس اصول دینی و فرهنگی، بلکه متناسب با توان اقتصادی افراد تعریف می‌شوند؛ امری که پیامدهای اجتماعی قابل توجهی دارد. این وضعیت می‌تواند احساس شرم اجتماعی و اضطراب روانی را در بخشی از جامعه، به ویژه در طبقات متوسط و پایین‌تر که با فشارهای معیشتی بیشتری مواجهند، تشدید کند.

فشار اقتصادی به تنهایی الزام به بحران اجتماعی منجر نمی‌شود؛ بحران، زمانی شکل می‌گیرد که فشار اقتصادی با مقایسه‌های اجتماعی پیوند بخورد. متأسفانه در برنامه‌ریزی‌های فرهنگی، کمتر به احساسات جمعی و حال عمومی جامعه، به عنوان متغیرهای راهبردی، توجه شده است، درحالی‌که حال خوب جمعی، یکی از مؤلفه‌های اصلی همدلی و از سرمایه‌های اساسی اجتماعی به شمار

رافراهم می‌کنند و هم می‌توانند موجب ارتقای سطح معرفتی جامعه شوند. این زمان‌ها، پیوندهای عاطفی میان افراد را تقویت و بازسازی می‌کنند، کیفیت زندگی اجتماعی را ارتقا می‌دهند و احساس کرامت انسانی را افزایش می‌بخشند، از این رو مناسب‌ها نباید به عنوان رخدادهایی صرفاً آیینی تلقی شوند، بلکه باید آن‌ها را تقویت‌کننده مؤلفه‌های اساسی نظام اجتماعی مانند همدلی، امید، بخشش و هم‌افزایی دانست.

در زیست معاصر، کارکردهای تاریخی و دینی اعیاد و مناسبت‌ها به دلایل مختلف، کم‌رنگ شده است. بخشی از این مناسبت‌ها، کارکرد معنایی خود را از دست داده‌اند و به فضاهایی آکنده از انتظارات پرهزینه، مقایسه‌محور و حتی نمایشی تبدیل شده‌اند. این دگرگونی را نمی‌توان ساده انگاشت یا از کنار آن به راحتی عبور کرد؛ چراکه نشان دهنده غفلت از بُعد معرفتی مسئله است. هرچند بعد اقتصادی نیز در این روند نقش دارد، اما اقتصاد تنها بخشی از مسئله است و نه تمام آن. یکی از خطاهای جدی در سیاست‌گذاری فرهنگی، آن

می‌رود. اگر سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان فرهنگی به مناسبت‌ها –که نقش زیرساخت‌های عاطفی جامعه را ایفا می‌کنند– بی‌توجه باشند، این مناسبت‌ها به جای تقویت سرمایه اجتماعی، به عوامل فرسایشی تبدیل خواهند شد.

قطعا راه حل مسئله، نه در نادیده گرفتن یا حذف مناسبت‌هاست و نه در انکار واقعیت‌های اقتصادی، بلکه در کاهش فشارها به منظور احیای کرامت انسانی و بازمعناسازی فرهنگی مناسبت‌هاست. این امر، نیازمند مداخله‌ای آگاهانه و مسئولانه از سوی سیاست‌گذاران فرهنگی است. در غیر این صورت، با پدیدهای مواجه خواهیم شد که در آن، مناسبت‌ها در تقویم رسمی باقی می‌مانند، اما رنگ، معنا و کارکرد اصلی خود را در زندگی مردم از دست می‌دهند؛ مناسبت‌هایی که برگزار می‌شوند، اما واقعا تجربه نمی‌شوند.

حال خوب جامعه، محصول تصمیم‌های مقطعی یا مداخلات صرفاً اقتصادی نیست، بلکه نتیجه نحوه روایت ما از زندگی و شیوه زیستن جمعی است. از این منظر، بازمعناسازی مناسبت‌های فرهنگی باتکیه بر سادگی، همدلی و کرامت انسانی، یک ضرورت راهبردی است. احساس اختلال در زیست فرهنگی جامعه، صرفاً یک تجربه فردی نیست، بلکه زنگ خطری است که نشان می‌دهد سیاست‌گذاری فرهنگی، نیازمند بازنگری جدی و عمیق است.

«حال خوب جمعی» یکی از مؤلفه‌های بنیادین در انتظام، انسجام و پویایی اجتماعی است؛ مفهومی که اگرچه در زبان روزمره به صورت عامیانه از آن یاد می‌شود، در سطح کلان، یک مسئله ساختاری عمیق است. این مفهوم، نقش متعادل‌کننده ایفا می‌کند. از فرسایش سرمایه اجتماعی دارد.

در فرهنگ ایرانی اسلامی، مناسبت‌ها همواره در کنش‌های اجتماعی و وضعیت روحی جامعه، جایگاهی ویژه داشته‌اند؛ به ویژه مناسبت‌هایی که به عنوان فرصت‌هایی برای شادی، امید و پیوند اجتماعی عمل می‌کنند و می‌توانند در برابر موقعیت‌های تنش‌زا، نقش متعادل‌کننده ایفا کنند.

ایران کشوری با پیشینه تمدنی و فرهنگی غنی است که در آن، مناسبت‌های دینی و مذهبی در کنار مناسبت‌های ملی و تاریخی، حضور پررنگ دارند و سیاست‌گذاری فرهنگی باید این تنوع و ظرفیت را به درستی بشناسد و از آن برای ایجاد پویایی، نشاط و تحرک اجتماعی بهره بگیرد.

مناسبت‌ها در این سنت، صرفاً رویدادهایی تقویمی نیستند، بلکه «زمان‌های ممتاز» یا به تعبیر دقیق‌تر، «زمان‌های معناآفر» محسوب می‌شوند؛ زمان‌هایی که هم امکان احیای روحیه فردی و جمعی

یادداشت